

مکاسب محرمه / حقوق معنوی

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله حرمت در عدم رعایت حقوق معنوی

در اثبات حق معنوی در مورد تألیف و امثال آن ادله ای را ذکر کردیم و رسیدیم به دلیل ششم که حرمت اخلال به نظم و انتظام اجتماعی یا وجوب حفظ نظام اجتماعی بود در این بحث گفتیم که یک مقام بیان نکاتی در کلیت این کبری بود که گفتیم و شش هفت مطلب و نکته را به اختصار در باب این کبرای کلی عرض کردیم و در یک جهت با تردیدی عبور کردیم.

حرمت بالفعل « اخلال در نظام »

آن جهت این بود که آیا عمل محرم همان اخلال بالفعل یا اخلال فعلی است یا حتی حکم عقل اخلال شأنی را هم شامل می شود و ثمره این بحث هم در این بود که مواردی وجود دارد که اقدام فرد به تنهایی موجب اختلال نظام و به هم پاشیدگی نظم اجتماعی و عمومی نمی شود ولی این شأنت این را دارد که اگر قرار باشد که این عمل را همه انجام دهند یا جمع زیادی مرتکب شوند نظم اجتماعی به هم می ریزد. گفتیم در این تردید است گر چه بعید نیست بگوییم عقل به این حکم می کند که همان اخلال موردی هم به دلیل اینکه نظم اجتماعی مهم است و هرج و مرج زندگی بشر را مختل می کند اشکال دارد بعید نیست که بگوییم عقل چنین حکم پیش گیرانه ای دارد. یعنی می گوید همه باید آن عادات و رویه ها و رسوم و آنچه که منشأ انتظام اجتماع است رعایت کنند ولو اینکه در اثر ترک آنها بالفعل اختلالی پیدا نشود ممکن است بگوییم عقل چنین چیزی را حتی حکم می کند.

نظام اجتماعی حقی عمومی

نکته ای که در این بخش در عداد نکته های قبلی باید بیفزاییم این است که در حقیقت این بحث اخلال نظام و حرمت ایجاد اختلال در نظام یا حرمت هرج و مرج یا وجوب حفظ نظام اینها به یک حق عمومی بر می گردد. آن دلیل قبلی را وقتی می گوییم حرمت اضرار به غیر است اضرار به غیر آنجا ناظر به یک ایراد یک ضرر مالی به شخصی بود اما بحث نظام اجتماعی یک حق عمومی است و برای همه جامعه است و هر کسی در قبال حق عمومی موظف است که آن را رعایت کند یعنی روح و درون مایه و اساس و خمیر مایه وجوب حفظ نظام یا حرمت اختلال در نظام همان حق عمومی اجتماع است یعنی اینکه باید نظم بر جامعه حاکم باشد تا هر کسی در جایگاه خودش آسایش و آرامش داشته باشد و روی یک روال عادی و متعارف زندگی کند این انتظام اجتماعی و سامان یافته بودن امور اجتماعی یک حق الزامی عمومی جامعه است. این حکم عقل به وجوب حفظ نظام یا

حرمت ایجاد اختلال نظام در حقیقت به آن حق عمومی بر می گردد. گاهی هم در همان مورد یک حق خاص و حق شخصی و خصوصی هم است مثل همان رعایت نظم در صفوف و چیزهایی از این قبیل که آنجا حق اشخاص هم است. یعنی بیست دستگاه ماشینی که در نوبت قرار گرفته اند که بنزین بزنند یا افرادی که در صف ایستاده اند برای اینکه نان بگیرند اینها هم حق دارند.

مبنای « وجوب حفظ نظام »

قاعده حرمت اختلال به نظام کار به حق شخصی و خصوصی ندارد این همان حق عمومی است که همه جامعه نسبت به این موضوع دارند یک حق عامی برای همه است. و این هم نکته ای است که به آن نکات دیگر باید افزوده شود و آن اینکه این دو حکم یعنی وجوب حفظ نظام یا حرمت اختلال در نظام مبتنی بر یک حقی است که حق آن را می پذیرد و مبنای این حکم است و آن حق هم نسبت به وجود نظم و انتظام در جامعه حق عمومی است. این حق عمومی منشأ این شده که عقل داوری کند برای اینکه باید آن را رعایت کرد یا به شکل وجوب حفظ نظام یا حرمت اختلال در نظام، این هم یک مطلب دیگری است که در بخش اول و کبریات گفته می شود. اما مقام دوم که صغرای این قضیه باشد تطبیق این قاعده کلی بر مورد است بیان این مسأله همانطور که به اختصار و اجمال به آن اشاره شد این است که اگر ما بگوییم افراد بدون إذن مؤلفین و مبتکرین و مخترعین حق دارند آثار آنها را تکثیر کنند این موجب یک نوع اختلال در نظام اجتماعی است.

نسبی بودن « انتظام اجتماعی »

در نکات کبری و مقام اول این نکته را نگفتیم علاوه بر شش هفت نکته ای که در کبری گفتیم هشتمین نکته ای که باید ذکر کرد این است که این نظام اجتماعی که ما می گوئیم این نظام اجتماعی متبدل و متطور می تواند باشد و مقومات نظم اجتماعی یک چیز ثابتی نیست. اینکه می گوئیم عقل می گوید نظم اجتماعی حق عمومی است باید آن را حفظ کرد و آنچه که هرج و مرج ایجاد می کند باید از آن پرهیز کرد انتظام اجتماعی یک چیز ثابتی نیست ممکن است یک چیزهای ثابتی هم داشته باشد اما خیلی از عادات و رویه ها و مقومات و مکونات یک انتظام اجتماعی متبدل و متغیر و مستحدث است ممکن است در یک زمانی که مثلاً اسب و درشکه وسیله حمل و نقل بوده یک آداب و رسوم آنوقت وجود داشته که مبنای نظم یک شهر بوده بعد از آنکه آن زندگی عوض شد و متطور شد و اسب و درشکه کارشان در حمل و نقل تمام شد دیگر نظام اجتماعی به چیزی مربوط به آن قلمرو نیست. تا اینکه بگوییم در آمد و رفت اسبها یا درشکه ها یا چیزهایی که مربوط به این قصه بوده بگوییم این جزء مبانی نظم اجتماعی است و جزء اسلوبها و شیوه های حفظ نظم اجتماعی است. ممکن است کسی به عکس شده باشد.

تفاوت عناوین اولیه و ثانویه

معنای عنوان ثانوی این است که حکم روی یک عنوانی آمده که این عنوان ذاتی چیزی نیست عنوانی است که ربما **يعرض و آخری يرتفع**. ممکن است یک عنوان ثانوی چندین قرن بر یک امری منطبق باشد ولی الزاما از نظر منطقی اینطور نیست که این با او ملازمه داشته باشد و ذاتی آن باشد. عنوان اولی کالذاتی است عنوان ثانوی کالعرض است که ربما يعرض و يطرح و آخری يرتفع. این تفاوت عنوان اولی با عنوان ثانوی است.

« حرمت اختلال نظام » عنوان ثانویه

آداب و رفتارها و رویه‌ها و مکونات و مقومات نظم اجتماعی ممکن است در یک زمانی جزء آداب و سلوک اجتماعی بوده که باید رعایتش می کرد امروز عوض شده است و نباید رعایت کرد. این مصادیق ثابت نیست و لذاست که این قاعده اختلال نظام از قواعد عامه و عناوین ثانویه است.

این نظم اجتماعی یا عوامل حفظ نظم اجتماعی این عنوانی است که عقل می گوید آنچه که عامل حفظ نظم جامعه به عنوان حق عمومی است آن را باید حفظ کرد الا اینکه عامل نظم یک امر خلاف شرعی باشد و یا یک عنوان مزاحم اعمی بیاید که دیروز گفتیم. و الا فی جهت نفسه وقتی که عوامل انظام اجتماعی و رویه ها و رفتارها و قواعد سلوک اجتماعی جزء عوامل حفظ و بقاء نفس است این را عقل و شرع می گویند باید حفظ کرد. منتهی این عنوان یک عنوان کلی ثانوی است گاهی بر آن رفتارهایی که زمان درشکه سواری بوده صدق می کند و الان آن رفتارها مصداق حفظ عوامل نظم اجتماعی نیست امروز قوانین راهنمایی و رانندگی است که این قوانین راهنمایی و رانندگی اگر قانون هم نبود باز از باب حفظ انتظام اجتماعی می گفتیم باید رعایت کنیم ولو حکم ولایی هم نبود از باب این باید رعایت شود. این عنوان ثانوی است که **ربما يعرض و يطرح و آخری يرتفع** و به همین دلیل است که آن مصداقها می تواند متبدل باشد یک زمانی آن مصداق بوده و زمانی هم این مصداق است. زمان واحد ممکن است در ایران باشد یا در افغانستان نباشد یا بعکس. آن چیزهایی که در یک شرائط زمانی یا مکانی و اقلیمی موجب حفظ انتظام اجتماعی است.

وجوب حفظ نظام ؛ « حکم عقلی مستقل »

البته به هم ریختن نظم اجتماعی با یک ملاکها و معیارهایی جایز است منتهی در یک چهار چوبی ، جایی که حرامی مبنای یک نظم اجتماعی باشد یا مکروهی باشد هر کدام را باید با یک حساب و کتابی تغییر داد تغییر آن هم روی قواعدی است تغییر دادن عوامل نظم اجتماعی آن هم در فقه ما چهار چوب دارد ولی جایی که این عوامل نظم همراه با حرام و حتی مکروهی نباشد چه مباح باشد چه مستحب باشد این عنوان ثانوی می گوید حفظ این

واجب است. حکم عقلی مستقل كلما حکم به العقل حکم به الشرع اگر عقل مستقل باشد اینطور است. عقل مستقل که حکم می کند می گویند شرع هم همراهی با آن دارد این روی آن میناست. عزت مسلمین و اینها باز عناوین ثانویه دیگر است که حفظ انتظام اجتماعی ممکن است در یک جامعه اسلامی علاوه بر کلیت آن به دلیل اینکه موجب عزت اسلامی می شود یک عنوان ثانویه دیگری است که همین را تأکید می کند.

حق التألیف

برگردیم به مقام دوم که صغرای قصه است. صغرای قصه با همین نکته اخیر ارتباط دارد. در ازمنه قدیم چون وسائل تکثیر و تولید انبوه محصولات فکری که به صورت کتاب یا سند و امثال این در می آید نبوده است و لذا کسی می آمد کتاب دیگری را استنساخ می کرد و نظمی به هم می خورده است. ولی در زمان فعلی این تکثیر بدون مجوز این نوعی اخلال در نظم اجتماعی است نظم جامعه امروز به این است که تکثیر و اینها را بدون إذن آن شخص انجام ندهند. این صغری ممکن است محل اشکال قرار گیرد و آن اینکه اگر ذهنمان را خالی کنیم از اینکه آن صاحب اثر حقی نسبت به این اثر دارد و ذهنمان را از این حق خالی کنیم و بگوییم حقی ندارد چطور نظم اجتماعی به هم می خورد خیلی به هم خوردن نظمی در این نیست مناقشه ای که در این صغری است این است که این تولید انبوه و تکثیر بدون اجازه مؤلف نظمی را به هم نمی زند و ممکن است مقداری انگیزها را برای تولید کم کند ولی نظمی را به هم نمی زند.

تأثیر رعایت « حق التألیف » بر نظم مدنی

این ممکن است جواب داده شود که الان فرض کنید در کشور ما که خیلی هم این امر رعایت نمی شده بگوییم نظمی به هم می خورد چنین چیزی وجود ندارد این مناقشه ای است که اینجا وجود دارد منتهی این مناقشه را می شود با یک شکلی که به نحوی در بیان من هم بود باز این مناقشه را جواب داد به اینکه اینطور نظم به هم می خورد که اگر استمرار پیدا کند بی توجهی به اینکه که چه کسی این را تولید کرده و تولید انبوه شود انگیزها و رغبتها در این امور کاهش پیدا کند ممکن است اینطور گفته شود ولی باز این در حدی نیست که اگر این نباشد اخلال نظام ایجاد شود گر چه موجب کاهش انگیزها می شود. ولی همیشه که انگیزه مادی نیست چون فرض این است که آن اثر را از نظر حکم تکلیفی نمی تواند به خودش نسبت دهد آن از نظر شرعی قطعی است. که کسی که مثلاً کتابهای شهید مطهری یا هر کس دیگری را تولید انبوه می کند نمی تواند پشتش اسم خودش را بنویسد حتماً باید اسم نویسنده اصلی یا مخترع اصلی را بنویسد.

لزوم رعایت « حق التألیف »

لذا با حفظ اینکه آن حکم وجود دارد و حتماً آن باید رعایت شود که نام افراد باید بیاید که آن باید هم بیاید برای اینکه اگر نیاید دروغ است و احتمالاً خود آن می تواند اخلال نظام و حکم تکلیفی را درست کند چون اگر بخواهد نام را نیاورد همه چیز به هم می ریزد. لذا در حد حفظ حق معنوی به معنای خاص یعنی انتساب این اثر به او و اینکه او نوشته است آن را اگر بگوییم رعایت نکنند هم کذب به عنوان اولی است و هم به عنوان اخلال نظام هم حرام است. برای اینکه اگر بگوییم از فردا صبح چاپ خانه ها و انتشاراتی ها می توانند هر کتابی را به نام هر کسی منتشر کنند واقعاً نظم جامعه به هم می ریزد و رغبتها کشته می شود از این جهت است که ما اگر دقیق شویم انتساب آثار را به خالق آن آثار و پدید آورنده آن آثار به لحاظ معنوی قصه به معنای خاص یعنی انتساب و انتماع ۲۰/۵۷ این اثر به او، اگر این رعایت نشود بدون رعایت آن هر کسی هر چیزی را به هر اسمی منتشر کند در این موقع نظام صنعت و اینها به هم می ریزد و موجب اختلال نظام می شود و لذا علاوه بر اینکه کذب است اختلال نظام هم است. اما اینکه بدون اجازه مؤلف باشد و پولی به او داده شود یا داده نشود این نظمی را به هم نمی زند. آن مانعی ندارد چون انتباعش مجهول است و این نوع کتب هم محدود است ایجاد اختلالی نمی کند و کذب هم نیست. اگر آن را نسبت به خودش یا به کس دیگری دهد کذب است باید با همان شکل که این اثر از قرن دوم پیدا شده و مؤلفه مجهول، به عنوان یک مجهول منتشر می کند.

نظر آقای اعرافی

ما می گوییم اینجا اخلال نظام مصداق دارد ولی در حد همان نسبت دادن به غیر مؤلف، این موجب اختلال نظام است. تألیف و تحقیق و تولید اینها می شود و رغبتها را تضعیف می کند و در نظام اجتماعی واقعاً اختلال ایجاد می کند. اما بدون اجازه او باشد یا پول به او دهد و اجازه بگیرد یا نگیرد موجب اختلال نظام نمی شود. این هم از این جهت است. ما این قاعده را به عنوان یک قاعده فقهی مهم قبول نداریم اما در مورد صدقش فقط در حیث آن انتماع ۲۳/۵ اثر به ذوالاثر است و در آن حق معنوی به معنای خاص است که نسبت داشتن این به صاحب اثر است. بیاید به دیگری نسبت دهد یا نسبت ندهد بدون اسم چاپ کند این به هم ریختگی نظام اجتماعی است. اگر به او ضرر برساند و پولش را به نتواند به دست بیاورد آن عنوان بحث نیست.

ملکیت پذیری امور معنوی

حال فرض این است که او پولش را به دست آورده و بدون اجازه او و با اسم خودش چاپ می کند این اختلال نظام به وجود می آورد؟ فرض این است که او حق مالکیتی ندارد و این امر معنوی ملکیت پذیر نیست. و الا اگر مالکیت بگیریم بحثهای قبلی می شود. منتهی می خواهیم فرض بگیریم در این مالکیتی نیست مثل قوانین رفت و

آمد که یک حق عمومی است که اگر نباشد جامعه به هم می ریزد. فرض این است که اثر شخص برای او معلوم است و کاری نمی کند که ضرر هم کند. پولی که خرج کرده به دست آورده است. ولی هزینه ای که او کرده و زحمتی که کشیده از لحاظ مادی و اقتصادی نفعش را برده بعد از او کسی بدون اجازه او بخواهد در کشور دیگری تولید کند. نظم اجتماعی در این قلمرو به هم می ریزد؟

دو قید را در نظر بگیرید ماورای آن ببینید نظم اجتماعی به هم می ریزد یا نه. یکی اینکه او ضرر نمی کند انتسابش هم محفوظ است با حفظ این دو قید ما فکر نمی کنیم اینطور باشد. ما مالکیت را قبول کردیم ما در دلیل چهارم می گفتیم مالیت و مالکیت در دلیل پنجم می گفتیم فرض می گیریم مالیتی نیست لا ضرر، در دلیل ششم می خواهیم بگوییم فرض می گیریم ضرر نیست مالیت هم نیست فقط همین حیث قصه است که اخلال به نظام است. فرض کنید مالیت قائل نیستیم ضرر هم نمی خورد نسبت هم به او محفوظ است با این قیود کمی تردید داریم ولی اگر واقعاً به این حد برسد این دلیل اخلال نظام در مقالات و جاهای مختلف هم نیامده است با اینکه دلیل خوبی است. در تنبیهات بحث در حقوق امروز همین وسیط سنحری ۲۹/۲۷ جلد هشت را ببینید صفحه دویست و هشتاد به بعد است اینجا بحثهای حقوقی مفصلی آورده ما هم در تنبیهات می گوئیم خیلی ها گفته اند که حق مالکیت نسبت به کتاب مثلاً تا بیست یا چهل یا پنجاه سال یا پس از مرگش محفوظ است و در حقوق امروز محدود شده و دیدگاههای مختلفی هم است.

تفسیر سوره «الضُّحَى»

چون در آستانه تولد پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه هستیم. در مورد سوره شریفه ضحی توضیحی دهیم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَى «۱» وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى «۲» مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى «۳» وَكَلَّا خَرُّهُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى «۴» وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى «۵» أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى «۶».

سوره ضحی و سوره انشراح بنا بر آنچه که مشهور است یک سوره تلقی می شود و لذا اگر در نماز هم خوانده شود تقریباً یا اجماع است یا شهرت عظیمه ای است بر اینکه باید این دو را با هم خواند. کل این دو سوره هم در مورد شخصیت پیغمبر اکرم است.

شان نزول سوره «الضُّحَى»

در شان نزول سوره ضحی هم اینطور ذکر شده است که در یک فطرتی و یک زمان و مدتی وحی بر پیغمبر اکرم نازل شد و در اثر انقطاع وحی حضرت به شدت اندوهگین شدند و متأثر شدند که چه اتفاقی افتاده که مدتی

جبرئیل نازل نشد و وحی نیامد که به مناسب این اندوه و تأثر رسول خدا این سوره نازل شد و این سوره فوق العاده امید بخش به پیغمبر اکرم بود و روحش امید بخشی به همه کسانی است که راه ایشان را طی می کنند. شرائط نزول این سوره که به دنبالش سوره انشراح است شرائط تحسّر و تأثر پیامبر خدا در اثر انقطاع وحی است که حضرت فوق العاده ناراحت بودند و بعد از یک مدتی از این ناراحتی و اندوه این سوره آمد و با یک بیان خیلی لطیف و ظریف آرامش را به پیغمبر اکرم برگرداند.

بالاترین اندوه

مهم ترین درسی که در این سوره است این است که بالاترین درد و اندوه شخصی که اعتقاد به این امور دارد این است که احساس انقطاع پیدا کند این احساس انقطاع از امور معنوی و دور افتادن از این امور معنوی و عرفانی بالاترین اندوه برای کسی است که اهل معنا باشد و بالاترین امید هم در این است که این ارتباط و اتصال برقرار شود. این سوره ضحی و نزول این سوره بعد از یک انقطاع و تحسّر عمیق رسول خدا بود که این سوره نازل شد.

مفهوم « الضُّحَى » و « سَجَى »

می فرماید وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى . ضحی همان آغاز روح است اوایل روز که سایه خورشید پهن می شود و نورش گسترش می یابد. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. به معنای آرامش یا پوشش دادن است و احتمالاً اصل معنای سَجَى آرامش و ثبات است سَجِیه هم که می گویند یعنی اخلاق پایدار، معنای سَجَى آرامش و اینهاست منتهی وقتی که شب یک مقداری می گذرد و سیاهی شب کاملاً همه جا را در بر می گیرد به آن سَجَى می گویند. ربط این دو قسم با موضوع آیه همان است که در حقیقت آن انقطاعی بوده که یک فطرتی طول کشیده و این مثل شب تاریک برای رسول خدا بوده است. و بعد آن درخشش و طلوع مجدد خورشید وحی بوده که برای حضرت امید آفریده است. احتمالاً تناسب این دو قسم اینطور باشد. به هر حال خداوند به روز سوگند می خورد در آغاز درخشش آن و شب هنگامی که همه جا را در بر گرفته است. وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى.

قسم به زمان در قرآن

این دو قسم که مرحوم علامه هم این نکته را دارند که این دو قسم که قسمهای به زمان در قرآن خیلی زیاد می باشد و شاید در مجموع بیش از سایر انواع قسمهای قرآنی باشد به زمان تأکید دارد علتش هم اهمیت زمان است و اصل وجود انسان با همین زمان گره خورده که عمر باشد و هم آیاتی که در زمان است از جهات علمی و فلسفیش، به هر حال زمان و قطعات زمان در قسمهای قرآن خیلی مورد توجه است. در اینجا قسم به آغاز روز و پایان شب خورده است. وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى . سوگند به روز در آغاز گسترش نور خورشید و به شب وقتی که تاریکی آن کاملاً همه کره و بخش زمین را در بر می گیرد.

انقطاع موقت وحی

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ. خدا نه با تو وداع کرده و نه نسبت به تو غضبی دارد. این انقطاع موقت وحی به معنای بی توجهی به شما و رها کردن تو یا غضب به تو نیست. علی القاعده این وجود نازنین پیامبر اکرم را غرق در بهجت و سرور و آرامش کرد. بدترین دردها برای ما آنوقتی است که خدا ما را غضب کند و این رابطه معنوی و الهی بین ما و خدا قطع شود. سوگند به نور صبحگاه خورشید و شبی که همه زندگی تو را فرا گرفته و تاریک می کند که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ همانطور که گردش شب و روز این درخشش نور و تاریکی شب هیچ کدام به معنای غضب خدا نیست و حال طبیعی است این آمدن وحی و انقطاع وحی هم این معنا و مضمون را ندارد.

تفسیر « مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا ... »

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ که اینجا سه نکته کنار هم است. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ. وداع و غضبی در این گردش وحی نیست. وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ. این آرامش و عظمت معنوی دنیایی یک گوشه ای از عنایات خدا به تو است و فراتر از آن چیزی است که در آخرت است. وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ. با همه این عظمتی که این توجه خدا و وحی الهی و اتصال تو به مبدأ عالم وجود دارد و برای تو آرامش دارد و وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ. در عین حال آن جهان بالاتر از اینجا است.

رضایت مطلق اخروی برای پیامبر

هر چقدر هم اینجا در پرتو عنایات حضرت حق باشد آنجا خیر لک من الاولی. این دو وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ خیلی هم بیش از این به تو خواهد داد. و در روایات دارد که این همان مقام شفاعت است یعنی تا اینجا خودت بودی که خدا نهایت لطف و عنایت را به تو داشته و در آخرت هم فراتر از این از برکات و عنایات الهی متوجه تو می شود اما آنقدر به تو می دهد تا تو به مقام رضایت برسی که همان مقام شفاعت و نجات دهی دیگران است. این دو قسم را خدا خورده و سه یا چهار مژده داده مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ. آنقدر به تو می دهد تا تو به رضایت مطلقه برسی. خشنودی نسبی نیست خشنودی مطلق است. راضیه مرضیه شدن است. این همان آیه را به شکل دیگری منعکس می کند چنان به او مژده می دهد و عنایتش را به او متوجه می کند که او راضی مطلق می شود. این همان اطمینان مطلق است. یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. رضایت آنجا و مرضی بودن هم رضاین مطلقه طرفینی است که لازمه عصمت است آنقدر به تو می دهد که تو به رضایت مطلقه برسی.

مفهوم « یتیمًا »

سه نکته بعدی هم با این ربط دارد که فرمودند. اَلَمْ یَجِدْکَ یتیمًا فَآوَى. ظاهرش این است که تو یتیمی بودی که متولد نشده پدر را از دست دادی در دو سالگی مادر را از دست دادی و در هفت هشت سالگی جدت را از دست دادی ما همه وسائل طبیعی را قطع کردیم برای اینکه تو به این مقامات برسی. اَلَمْ یَجِدْکَ یتیمًا فَآوَى. همه این پیوند ها را ما بریدیم برای اینکه تو به انقطاع برسی و تو یتیم وحید و فرید تنها در ظل عنایات خدا قرار گرفتی فآوی تو را در ذیل عنایات خودش قرار داد.

مفهوم « ضَالًّا فَهَدَى »

اَلَمْ یَجِدْکَ یتیمًا فَآوَى وَ وَجَدْکَ ضَالًّا فَهَدَى. تو راه نیافته بودی راه پیدا کردی که این ضلالت ضلالت ذاتی است که هر موجودی غیر از خدا دارد یا اگر هم راه نیافتگی باشد راه نیافتگی در مسیر ارشاد و هدایت خلق است نه چیزی در مورد خود پیامبر اکرم باشد. تو راه نیافته در ذات خودت بودی و خدا راه را به تو نشان داد.

پیام سوره « الضُّحَى »

اَلَمْ یَجِدْکَ یتیمًا فَآوَى وَ وَجَدْکَ ضَالًّا فَهَدَى. تو فقیر بودی خدا تو را بی نیاز کرد هم غنا و فقر ذاتی در امور معنوی و هم در امور مادی همه اینها را می گیرد. آن تکالیف و اُمَّا الْیَتیمَ فَلَا تَقْهَرْ. تو یتیم بودی لا تقهر. تو فقیر بودی خدا غنیت کرد و اُمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ. تو از ناحیه خدا هدایت شدی این هدایت را بیان کن. پیام این سوره این است که غم و شادی انسان باید در اتصال و انقطاع به خدا باشد و پیامش این است که اگر کسی با خدا معامله کرد خدا اینطور او را مورد عنایت قرار می دهد و این در اوج و غمه آن در پیغمبر اکرم پیدا شد و در دیگران هم در دامنه این کوه بزرگ همین معانی و مضامین می تواند تحقق پیدا کند.

وصل الله علی محمد و آل محمد